

تصانیف لایقه دیگر نیز دارد اگرچه سرود بجای دیگر است اما
 بهره تمام از صحبت شیخ حسین سکندره یافته هرسالی از بلگرام
 بجهت عرس شیخ می آید و اکنون که ضعف بصر پیدا کرده نمیتواند
 رفت و در قنوج متوطن است در سال نهصد و هفتاد و هفت (۹۷۷)
 که فقیر از لکهنو در بلگرام رحیدم شبی بعبادت آمد و آن ملاقات
 اول بار بود که حکم سرهم داشت و گفت این همه گلهای عشق
 است و مخدر می شیخ عبد الله بداونی نیز اتفاقا چون رجال
 الغیب از بداونی همانجا تشریف آوردند و یقین شد که اگر شب
 قدر دریافته باشم آشب خواهد بود و میر طبع نظم بلند دارد و
 بجهت راجا نام ملیحی محبوبی مطبوعی گفته که • نظم •
 ای کرده خیال توده تخت دل ما جا • هرگز نبود در دل ما غیر ترا جا
 • واه •

مرد بچنگ چو اول بصلح آمده
 دمی بلطف نشین تا ز خویش برخیزم

ذکر فضلائى که جامع اوراق اکثر ایشانرا ملازمت کرده و تلمذ نموده

و الا جماعه را که ندیده و در اطراف و اکناف بلاد شهرت دارند
 از حد حصر افزون و از دایره احصا بیرونند از آن جمله استاذ الا سائده
 میان حاتم سنبلی شاگرد میان عزیز الله طلبنی است درین قرن مثل
 او من هیئت الجامعیه عالمی جامع المعقول و المنقول نگذشته
 خصوصا در کلام و اصول و فقه و عربیت - میگفتند که قریب بسپه مرتبه

شرح مفتاح و مطول را از باب بحم الله تا تاء تمت درص گفته
و برین قیاس سایر کتب منتهیانه - و مخدوم الملک را میگفت
که در علم محاضرات ثانی ندارد - و چون ملا علاء الدین لاری بدعوی
تمام حاشیه را که بر شرح عقائد نسفی نوشته نترسدان برده بعد از
مطالعه چندان تدقیق کرده اند که ملا علاء الدین را هیچ جواب
نماند - و در ذمه امام اعظم ثانی بود علیه الرحمة و صاحب ریاضت
و مجاهده و صلاح و تقوی بود باوجود این بر مسند جاء و جلال
بر وجه کمال استقلال داشت - چون در عهد بیروم خان خانانان
بعد از پنج سال بملازمت میان باز در آگره رسیدم استفتائی از شیخ
مبارک ناگوری که در آن ایام تلمذ پیش وی میکردم بدست میان
دادم بعد از پرسش احوال که در مدت محرومی و مجبوری روی
داده بود پرسیدند مواریت شیخ مبارک چونست آنچه میدانستم
از ملائی و تقوی و فقر و مجاهدت و امر معروف و نهی منکر که
شیخ در آن ایام بطریق وجوب التزام داشت باز نمودم گفت آری
من هم تعریف ایشان بسیار شنیده ام اما میگویند که روش
مهدویه دارند این چون باشد گفتم به بزرگی و ولایت میرمید
محمد جونپوری قدس سره قایلند اما بمهدویت قایل نیستند
جواب دادند که در کمالات میرچه شکست و در آن مجالس میرمید
محمد میر عدل مرحومی مغفوری هم که نسبت تلمذ میان
داشت حاضر بود گفت که ایشان را مهدی بچه سبب میگویند
گفتم بتقریب امر معروف و نهی منکر باز استفسار نمودند که میر
عبد الحی خراسانی که چند گاه اسم صدارت داشت روزی مذمت

شیخ پیش خانخانان میکرد تقریب آنرا دانستی که چه بود گفتم
 چون شیخ رقعہ بوی نوشته بود مشتمل بر مواعظ و نصایح و ازان
 جمله ترغیب بر سنت در مسجد حی اوزا بد آمد و حمل برین کرد
 کہ شیخ مہدویت و مرا دشنام بر فرض دادہ میر سید محمد گفت
 این استدلال میر بر فرض خویش موقوف برین مقدمہ است کہ
 تو نماز بجماعت نمیگذاری و هرکہ نماز بجماعت نمیگذاران رافضی
 است پس تو رافضی باشی و کبری ممنوع است - و همچنین
 این مقدمہ کہ شیخ امر معروف میکند و هرکہ امر معروفست
 مہدویت و این نیز نا مسلم است باز میدان گفتند کہ برین استفتا
 صہر میکنم اما آنرا بکروی (۱) از استفتائی دیگر کہ بمہر اکبر اینچہ
 فزون ما آمدہ و ما را بر آن شبہہ چند است نگاہ میدارم این را
 فزد شیخ بہاء الدین کہ مفتی محقق است می بوی و میگوئی
 کہ عذر کم کتابی ما بجهت سفر واضح است اما آن روایت کہ شما
 استفتا را بامضا رسانیدہ اید چه شوہر اگر بعینہا فرستید
 نہ فتوی نوشتہ اید کہ مردم را میرسد کہ در حالت
ذکر فضلا
 ک را فروشد ادلا آنکہ این روایت خاصہ ابراہیم شاهی
 کذب فقہی دیگر نیست و معلوم است کہ آن
 و الا جماعہ فتوی را نمی شاید و اگر بگوئید کہ مفتی را می رسد
 از حد حصر افزونی مرجوعہ (۲) نماید بارخای عنان میگویم کہ عبارت
 میان حاتم سنبلی

او من حیث النسخہ بدال - بہر حال معنی این لفظ مفہوم نشد
 خصوصاً در کلام و است در هر سہ نسخہ

ابراهیم شاهی باین مضمون است که ابویں را در حالت اضطرار بیع اولاد جائز است و معلوم است که لفظ ابویں شامل اب و جد است چنانکه در کتاب نکاح آمده هر کس که ابویں او معلّم باشند کفو است آنرا که آباء او شرف اسلام دریافته باشند و اینجا باتفاق مراد از ابویں اب و جد است نه پدر و مادر نمکذکب هنالک بر تقدیر تسلیم چرا نتواند بود که ولایت بیع وادان هر دو را بطریق اجتماع باشد و دلیل بر ولایت هیأت افرادی چیست - واستفغای شیخ مبارک را نگاهداشتند و آن استفغای سابق را به فقیر دادند چون آنرا پیش شیخ مبارک آوردم آفرین بر نقاهت میدان حاجم نموده گفت که بایشان بعد از دعا از جانب من بگوی که ما بجهت همین وقت مهر خود را در اینجا ثبت نکردیم و چون بشیخ بهاء الدین نمودم گفت چون مفتیان دیگر بامضا رسانیده ثبت نموده بودند اعتماد بر قول ایشان نموده دران تعهدی نکردیم و الحق مساهله واقع شد و این هم از حق بگنی و حق پرستی و نیک نفسی و انصاف شیخ بهاء الدین مفتی بود که باوجود آن عظمت و کمال قایل به تقصیر خویش گشت *

بر سر آن نامه که آصف نوشت * قدم رحم الله من انصف نوشت
توفیق افاده و اغاضة هفتاد ساله یافته در سنه نهصد و شصت و هشتاد
(۹۶۸) از عالم فانی در گذشت و تاریخ فوتش سابق مذکور
شد که عند مَلِیکِ مُقَدِّر - یادته اند و شیخ عبد الحکیم نام پسری

قایم مقام خود در مقدماتی و مشیخت گذاشت نه در ملائی و در
سنه نهم و هشتاد و نه (۹۸۹) او هم به پدر بزرگوار خویش
صلحی گردید و چند پسر ناخلف از او وارث ماندند • • •
چند بنام پرورم مهر بنان سنگدل
یاد پدر نمی کنند این پهران ناخلف

مولانا عبد الله سلطان پوری

از قوم انصار امت آبا و اجداد او در سلطان پور آمده سکونت
اختیار کرده بودند از فحول علمای زمان و یگانة دوران بود خصوصا
در عربیت و اصول فقه و تاریخ و سایر نقلیات صاحب تصانیف
لایقہ رایقہ است از آن جمله کتاب عصمة انبیا و شرح شمایل النبی
صلی الله علیه و سلم مشهور است از پادشاه جنت آسیانی
رحمه الله خطاب مخدوم الملک و هم شیخ الاسلامی یافته
بود در ترویج شریعت غرا همیشه سعی بلیغ می نمود و سنی
متعصب بود خیلی از ملاحده و روافض بسعی او بجائی که جهت
ایشان آماده ساخته بودند رفتند و از نهایت غلوه دفتر ثالث روضة
الاحباب را میگفت که از امیر جمال الدین محدث نیست در آن
سال که فتح گجرات شد و او در فتح پور وکیل دیوان خانة عالی
در عین جاه و جلال بود فقیر از سفر پنجاب باز گشته روزی بصحبت
شیخ ابو الفضل که هنوز ملازم نشده بود و حاجی سلطان تھانیدری
بدیدن مخدوم الملک رفیقیم و دیدیم که دفتر ثالث را در پیش
دارد و میگفت که به بینید که مقدماتیان ولایت چه خرابیها در

دین کرده اند و آن بابت را نمود که در مذقبت واقع شده * نظم *
 همین بس بود حق نمائی او * که کردند شک در خدائی او
 و گفت که او از رفض هم گذرانیده کار بجای دیگر رسانید که حلول
 باشد و قرارداد ام که این جلد را بحضور شیعه بسوزم فقیر هر چند از
 خبیای مجهول آمده و مرتبه اول ملاقات باو نموده بودم بدلیبری
 گفتم که این بیت ترجمه آن شعر است که باصام شاعری رحمه الله
 منسوب است که

* نظم *
 لو ان المرتضى ابدى محله • لصار الناس طرا سجدا له
 كفى في فضل مولانا علي * وقوع الشك فيه انه الله

بجانب من تیزنگریست و پرسید که این نقل از کجاست گفتم
 که از شرح دیوان امیرگفت شارح دیوان که قاضی میرحسین
 میدیست نیز متهم است برفض گفتم این بحث دیگر است - و
 و شیخ ابوالفضل و حاجی سلطان دست بر لب نهاده هر زمان
 اشارت بمنع من میکردند باز گفتم که از بعضی ثقات اجتماع دارم که
 دفتر ثالث از میر جمال الدین نیست بلکه از پسر ایشان میرک
 شاه یا از دیگر است و لهذا این عبارت بعبارت دو دفتر سابق نمی
 ماند که پرشاعرانه است نه محدثانه جواب داد که بابای من در دفتر
 دوم نیز چیزها یافته ام که دلالت صریح بر بدعت و فساد اعتقاد دارد
 و حواشی هم نوشته ام از آن جمله آنکه مصنف نوشته که امیرالمومنین
 در زمانیکه طلحه رضی الله عنه پیشتر از همه بیعت باو نموده
 فرمود که - يد شلاء و بيعة شلاء - دست شل و بیعت شل في الواقع
 دستی که روز احد وقایع حضرت رحالت بقا صلی الله علیه وآله

وسلم شده و بازده زخم خورده باشد امیر المومنین علی مرتضی آنرا
 شگون بد گیرد که در شرع ممنوع است حاشا و کلا این از محالات
 عادی و اعتقادیست گفتیم ظاهرا افتراقی باشد از تفاوُل تا شگون -
 و شیخ ابوالفضل خفیه دست مرا بزور می مالید و مانع می آمد
 مخدوم پرسید که تعریف این بکنید که کیست از حال من شمه
 گفتند و آن صحبت بخیر گذشت و بعد از بر آمدن یاران میگفتند
 که امروز خطری عجیب گذرانیده که او هیچ متعرض نونشده
 و اگر نه باعث مخلص که می بود و در او ایل عهد که شیخ ابوالفضل
 را میدید بتلامذۀ خویش میگفت که چه خلل که در دین ازین
 نخبزد * * بیت *

چو بطفلیش بدیدم بنمودم اهل دین را

که شود بالای جانها به شما سپردم این را

در سنه نهصد و نود (۹۹۰) در گجرات بعد از انصراف از مکه معظمه
 بعالم بقا خرامید و این قطعه تاریخ یافته شد که * قطعه *
 رفت مخدوم ملک و با خود برد * رحمة الله نشان پیشانی
 هشتم از دل چو سال تاریخش * گفت بشمار مصرع ثانی
 و نا خلفی چند ازو ماندند که قابل ذکر نیستند و درین امر جمیع
 اصناف زمانه از اخلاف مشتکینند زیرا که آب و هوای زمانه بهتر
 ازین ایشان را نمی پرورد بلکه نمی زاید * فرد *

خوبی اندر جهان نمی بینم * گوئیا روزگار عتین شد

و این بهمان ماند که پادشاهی سنی متعصبی لشکر بر سر سبزواری
 که معدن رفس و سکه اش بنام غالیذ کشید روسا و ارباب آمده

بعرض رسانیدند که ما مسلمانانیم بچه گناه سپاه بر سر ما آوردند
گفت بتقریب غلو شما در رفض گفتند این نسبت بر ما تهمت است
پادشاه گفته بجهت تصدیق مدعی خویش ابوبکر نامی را از شهر
خود پیدا سازید تا از سرقتل و فہب و غارت شما بگذریم بعد از
تفحص بسیار و محنت غریب شخصی مجهول مغلوبی را بنظر
آوردند کہ این بان نامی کہ میخواہند مسمی است پادشاه چون
در لباس کهنه و ہیأت محقر او دید پرسید کہ بہتر ازین کسی
دیگر نداشتید تا بنمائید گفتند پادشاہا تکلف بر طرف آب و هوای
ہمزوار بہتر ازین ابوبکر نمی پرورد و مولوی معنوی قدس اللہ
مرہ در مثنوی اشارت باین معنی میفرماید * بیت *

ہمزوار است این جهان بیدار * ما چو بوبکریم دروی خوار و زار

شیخ مبارک ناگوری

از علمای کبار روزگار است و در صلاح و تقوی و توکل ممتاز ابتدای
زمان و خلاق دوران است در ابتدای حال ریاضت و مجاہدہ بسیار
کرده و در امر معروف و نہی منکر بنوعی مجتہد بود کہ اگر کسی
در مجلس وعظ انگشتری طلا یا حریر یا سوزہ سرخ یا جامہ سرخ
وزر پوشیدہ می آمد فی الحال میفرمود کہ از تن بر آرد و ازاری
را کہ از پاشنہ گذشتہ بودی حکم بدارہ کردن آن میکرد و اگر آواز نغمہ
در رہگذری شنودی جہت نمودی و آخر حال از غیرت الہی
بطوری مشغوف نغمہ شد کہ یکدم بی استماع صوتی و نقشی و
سرودی و سازی آرام نہی گرفت القصہ مالک اطوار مختلف و اوضاع

نقلون بود چند گاهنی در عهد افغانان بصحبت شیخ علانی بود و در
 اوایل عهد پادشاهی چون جماعتی نقشبندیه امتیلا داشتند نسبت
 خود باین سلسله درحمت کرد و چند گاهی منسوب بمشایخ همدانیه
 بود و آخرها که عراقیه در بار او فرو گرفتند بزرگ ایشان سخن
 می گفت - و تکلموا الناس علی قدر عقولهم - شیوه او بود و هلم جراً
 بهر حال پیوسته بدرس علوم دینیه اشتغال داشت و علم شعر
 و معما و فنون و سایر فضایل خصوصاً علم تصوف را بر خلاف علمای
 هند خوب ورزیده و شاطبی را یاد داشت و باستحقاق درس میگفت
 و بقرائت عشره قرآن مجید را یاد گرفته بود و هرگز بخانه ملوک
 نرفت و بعیدار خوش صحبت بود و نقلهای غریب داشت و در
 آخر عمر که ضعف بصر پیدا کرد و از مطالعه باز ماند منزوی شد
 تفسیری نوشت مانند تفسیر کبیر مشتمل بر چهار جلد مضخم و
 منبع نفایس العیون نام نهاده و از غرایب امور است اینکه درخطبه
 آن تفسیر تحریر مقصدی کرده که از آنجا بومی دعوی مجددی
 مایه جدید می آید و تجدید خود آن بود که معلوم است و دران
 ایام که توفیق اتمام آن یافت پیوسته از روی آگاهی تصدیق نارضیده
 قائده که مقصد بدت است و تصدیق برده و تصدیق کعب بن زهیر
 و دیگر قصاید محفوظ را ورد داشت و میخواند تا در لاهور در هفدهم
 ذی قعدة سنه هزار و یک (۱۰۰۱) ازین جهان در گذشت - امره
 الی الله - ملائی باین جامعیت بنظر نیامده اما حدیف که بجهت
 شومی حب دنیا و جاه در لباس فقر هیچ جای آشتی بدین اسلام
 نگذاشت و جامع اوراق در عنفوان شباب باگروه چند سال در ملازمتش

بعین خواننده الحق صاحب حق عظیم امت و لیکن بجهت ظهور
 بعضی امور دنیاوی و بی دینی و غوص در مال و جاه و زمانه
 مازی و مکر و فریب و غلو در ادبی تغییر مذهب و ملت آنچه
 سابق داشت اصلاً نماند - قُلْ اِنَّا وَاِیَّاكُمْ لَعَلَّی هَدَّیْ اَوْ فِی ضَلَالٍ
 مُّبِیْنٍ - و همان سخن عوام الناس است که پسر بر پدر لعنت
 می آرد بتقریب همین از یزید گذشته قدم بگستاخی بالا ترمی
 نهادند و میگویند بریزید و پدر او لعنت *

میر سید محمد میر عدل امروزی

امرویه قصه ایست از توابع سنبل دانشمند صاحب صلاح
 و تقوی و ورع بود در اوایل حال او و والد فقیر چه در سنبل در
 ملازمت اساتذک آن بلده و چه در بداون در درس میر سید جلال
 دانشمند که در حدیث شاگرد میر سید رفیع الدین بود تحصیل
 علم کرده و بعد از تحصیلات کمالات بدرس و افاده مشغول بود در
 اواخر در سالک ملازمان درگاه پادشاهی بمرتبه اختصاص رسیده
 بمنصب میر عدلی امتیاز یافت و درین منصب جلیل القدر طریق
 عدالت و انصاف و صدق و امانت مسلوک داشتی چنانکه قاضی
 قضات عهد هم بجهت ملاحظه صلاحیت عمری او از خیانت و خبثت
 بازمانده بود و تا زمانیکه او بدربار بود هیچ مبتدعی و ملحدی را
 قدرت رخنه انداختن در دین اسلام نبود بعد از او نام میر عدلی بر
 سایر مردم مجازی و عاریتی گشت - بجهت رعایت نسبت موروثی
 و شفقت قدیمی که بفقیر داشت در ابتدای ملازمت پیوسته

میگفت که در پی مدد معاش مباش ورنهالت صدور مکش و بهر حال
 داغ پادشاهی اختیار کن که این جماعه بعیدار افاضیت و فرعونیت
 دارند و چون نصیحت او را بسمع رضا و قبول نشنیدیم لاجرم دیدم
 آنچه دیدم و کشیدم آنچه کشیدم بمیر مشارالیه در سنه نهصد
 و هشتاد و چهار (۹۸۴) حکومت بکر مفوض شد و در سنه نهصد
 و هشتاد و شش (۹۸۶) هماجا بجوار رحمت حق پیوست *

شیخ گدائی و دهلوی کنبو

خلف شیخ جمالی شاعر مشهور است کسب کمالات صوری
 نموده و صحبت افاضل روزگار دریافته و برکت آن روزگار او عاید
 شده و بسیدل حق صحبت و صداقت که با بیدر سخنان داشته منصب
 صدارت هند باو مفوض شده و چند سال مرجع اکبر و افاضل
 هندوستان و خراسان و ماوراءالنهر و عراق بود و طبع نظم داشته
 و نقش و صوت هندی می بست و می گفت و بآن وادی مشعوف
 و مالوف و چون از صحبت خانخانان بیدر سخنان از نواحی بیدکانیر
 جدا شده بدلهی آمد آنزمان هم معزز و مکرم بود در منازات مشایخ
 دهلی قدس الله ارواحهم در ایام عرس حاضر میشد و مجالس
 عالی را بحشمت و کبر و تمام ترتیب میداد در سنه نهصد
 و هفتاد و شش (۹۷۶) یا نه بعالم آخرت شتافت و خانه اخلاف
 او هم چون دیگران خراب است و بنابر قضیت الایام و جری حکم الله
 اعلام - و از اشعار شیخ گدائی است *

* غزل *

گهی جان منزل غم شد گهی دل

غمت را می برم منم بمنزل

مشو غافل ز حال دردمندی
 که از حال تو یکدم نیست غافل
 دل دیوانه در زلف تو بهتم
 گرفتارم بآن مشکین سائل
 بجان دادن اگر آسان شدی کار
 نبودمی عاشقان را کار مشکل
 گدائی جان بذاکمی بر آمد
 نشد کامم ز لعل یار حاصل

جامع این اوراق از تذکرة میر علاء الدوله نوشته که قابل اعتماد
 نیست گمان چندین دارم که از وی نباشد - و الله اعلم *

میان جمال خان مفتی، دهلی

این کتیب
 ۱۹۹
 اس کتاب

شاگرد پدر بزرگوار خود شیخ نصیر الدین و برادر میان لدن از ۱۹۹
 طایفه کتب و امت اعلم العلمای زمان خود بود و در علوم عقلیه و
 نقلیه خصوصاً فقه و کلام و عربیت و تفسیر بی نظیر بود و بر
 شرحین مفتاح محاکمه کرده و عضدی را که کتاب منتهیانه است
 میگویند که چهل مرتبه از اول تا آخر درس گفته و همیشه درس
 گفتی و افاده علوم دینی فرمودی و بخانه ملاوک و سلاطین نرفتی
 و پیوسته نزد حکام معزز و محترم بودی اکثر شاگردانش دانشمند
 شده اند عمرش از نود گذشته در نهمصد و هشتاد و چهار (۹۸۴)
 بدو بقیة رحمت نمود *

قاضی جلال الدین ملتانی

اصل از توابع قلعة بکر است و دانشمند متبحر و حق گو و
 بحق پرست در ابتدای حال تجارت کردی و در اواسط بدرس
 مشغول شد و چند سال در آگره اوقات فرمود و بتقریب بعضی
 امور که شرح آن در ضمن هذوات گذشت بعد از عزل قاضی یعقوب
 بامر جلیل القدر قضا اشتغال داشت و در دیانت و امانت بنفوس
 فقیرس خویش بهترین قضات بود اما بشومی پسر ناخلف بددیانت
 گونساله سرو شکل و سایر کلائی بد نفس و قلت عقل معاش و عدم
 نگاهداشت رضای زمانه و اهل آن بجانب دکن اخراج یافت و حکام
 آن دیار چون آوازه رسوخ او در دین اسلام و اظهار کلمة الحق شنیده
 بودند در تعظیم و تکریم او باقصی الغایة کوشیدند و از آنجا
 بزیارت بیت الله الحرام مشرف شد و همانجا دعوت حق را بیدک
 اجابت فرمود *

قاضی طوایسی

طوایس از توابع خراسانست بسیار بددیانت بود اما چون علم
 نداشت در بعضی حکم ها غلط هم میکرد و از بسکه ظلم از اغنیای
 زمان مشاهده کرده بود جانب بد گمانی غالب بر ایشان داشت و
 تا میتوانست جانب فقیر میگرفت هر چند ظلم از جانب او هم
 می بود - و نمیدانست که درین ایام اکثر این ست که ظالم دادخواهی

میکند و همان سخن شیخ ابو الفضل است که اگر امام اعظم در زمان ما می بود فقهی دیگر می نوشت چون قضیه خان زمان واقع شد پادشاه گفت گرفتن مال باغی جایز نیست این بود باعث عزل او و نصب قاضی یعقوب و همدران ایام از عالم درگذشت *

قاضی یعقوب مانگپوری

خویش قاضی فضیلت است علم فقه و اصول فقه را خوب میدانست و خوش طبع و شگفته بود و اشعار عربی در بحور هندی میگفت و خالی از مضحکیت نبود چون چند سال قاضی القضاات هند بود میگویند که از معجزات مقومی باه بهیار میخورد روزی در مجلس شاهنشاهی مکلفات و مغیرات آورده تکلیف بقاضی هم نموده اند او امتناع آورد چون پرسیده اند که از کدام قسم میخورید یکی از مقربان اهل هند در بدیهه گفته که قاضی پاره میخورد بعد از عزل او را بمنصب قضای بنگاله نامزد گردانیده فرستادند و بواسطه شرارت نفس انجا هم سوجدات و مقویات باه خیلی بتعدی بهم رسانید و در مخالفت با معصوم کابلی شریک بود و باین تقریب او را دران ایام ازان دیار طلبیده حکم حبس در قلعه گوالیار شد و هم در راه گوالیار رخت ازین جهان بر بهمت و بمیر معز الملک و ملا محمد یزدی پیوست *

شیخ عبد النبی صدر الصدور

وکن شیخ احمد بن شیخ عبد القدوس کنگوئی است چند مرتبه در مکه معظمه و مدینه طیبه رفته علم حدیث را خواند و بعد

از آن که بازگشته آمد از روش آبا و اجداد کرام و سماع و غذا را منکر بود و بروش محدثین سلوک می نمود و بتقوی و طهارت و نزاهت و عبادت ظاهری اشتغال داشت چون بمنصب صدارت رسید جهان جهان زمین مدد معاش و وظایف و اوقاف بخلائق بخشید چنانچه در زمان هیچ پادشاهی اینچنین مدوری باستقلال نگشته و عشر عشیر این اوقاف که او داده نداده و پادشاه را چند گاه نسبت بار آن چنان اعتقاد پیدا شده بود که کفش پیش پای او می نهادند آخر بجهت مخالفت مخدوم الملک و سایر علمای بدد نفس حیلہ گر که

• بیت •

جاهلانند همه جاه طلب • خویش را علما کرده لقب
آن نسبت معکوس شد و اعظم اسباب هبوط وی این بود که
زمانیکه پادشاه از سفر بانسواله بقتحچور اقامت فرمودند قاضی
عبد الرحیم قاضی متهره استغاثه نزد شیخ برد که برهمنی متمولی
متمردی از آن قصیده مصالح عمارت مسجدی را که تعمیر آن
میخواستیم کلم برده بدخانه بنا کرده و چون معارض و متعرض او
شدیم بر رؤس اشهاد زبان که خاک در دهانش باد بهت نبی
علیه السلام کشاده و اهانت گوناگون باهل اسلام رسانیده چون
طلبیدند آن برهمن بطلم شیخ نیامد بپرورد شیخ ابو الفضل را
فرستادند و او را آوردند و شیخ ابو الفضل آنچه از مردم شنیده بود
بعرض رسانید و گفت که سب بتحقیق از ر بوقوع پیوسته و علما
بعضی بقتل و بعضی به تشهیر و مصادره او قایل شده در فریق
گشتند و درین باب گفتگوی وسیع بود هر چند شیخ از پادشاه

و حکمت قتل او می گرفت بصریح نمیدادند و در پرده میگفتند که سیاحت شرعی تعاقب شما دارد از ما چه می پرسید و برهن مدتی باین تقریب در بند ماند و اهل حرم شاهنشاهی بمقامت بجهت تخلیص او برخاستند و خاطر شیخ در میان بود چون مبالغه شیخ از حد درگذشت جواب فرمودند که سخن همان است که گفته ایم شما میدانید و شیخ بمجرد رسیدن بمنزل حکم بقتل او کرد و چون اینمعنی بعرض رسید خیلی درهم و برهم شدند و اهل حرم از درون و سایر مقربان هندو از برون گفتند که این ملایان را شما نوازش فرمودید و کار ایشان حالا بجائی رسیده که ملاحظه خاطر شما هم نمیکنند و بی حکم شما برای اظهار حکومت و جاه خویش مردم را بقتل میرسانند و بچندان مقدمات گوش پادشاهی پر ساختند که دیگر تاب نتوانستند آورد و ماده که از مدتی پاره غلیظ شده بود بیکبارگی سر کرد و برون ریخت و شبی در حوض انوب تلاو آمده این ماجرا را باز نموده از مفتیان متحرک و مفتیان اهدات تحقیق این مسئله می نمودند یکی میگفت که گواهی که گذرانندند که جرح و تعدیل کرده باشد و دیگری میگفت که عجب از شیخ عبد النبی آنکه او خود را از اول امام اعظم رحمه الله میگیرد و حال آنکه بذهاب امام اعظم سب نبی از کفار مطیع الاسلام موجب نقض عهد و ابرای ذمه نمیشود چنانکه در کتب فقه حنفی مبسوطست پس شیخ مخالفت جد خویش چگونه نمود بیکبارگی نظر از دور برجامع این منتخب انداخته متوجه باین جانب شده و نام پرده پیش طلبیدند و فرمودند پیش بیا رفتم و پرسیدند

که تو هم شنیدید که اگر نود و نه روایت مثلا مقتضی قتل باشد و یک روایت موجب خلاص مقتدیان را باید که روایت اخیر را ترجیح دهند عرض کردم که بلی همچنین است که حضرت میفرمایند در مسئله این است که *أَنَّ الْحُدُودَ وَالْعُقُوبَاتِ تَذَرِيهِ بِالشُّبُهَاتِ* - و معنی آن را بفارسی ادا کردم بطریق تأسف پرسیدند که مگر شیخ عبد النبی برین مسئله مطلع نبود که آن برهن بیچاره را بکشت و این خود چگونه باشد گفتم که البته شیخ عالمست بآن و با وجود این روایت که دیده و دانسته حکم کرده ظاهرا از برای مصلحتی بوده باشد فرمودند مصلحت چیست معروض داشتیم که سد باب فتنه و قلع سادّه دلیری عوام و روایت شفای قاضی عیاض که درین باب بنظر آمده بود گذرانیدم بعضی خبایث گفتند که قاضی عیاض مالکیست سخن او در دیار حنفی سند نیست پادشاه از من پرسیدند که چه میگوئید گفتم اگرچه او مالکیست اما مفتی محققى اگر بجهة هیامت عمل برفتوی او کند شرعا جایزست و درین باب سخن بسیار گذشت و موسی مملکت شاهنشاهی را در آن وقت مردم می دیدند که چون موسی شیر بر خاسته بود و از عقب سر مرا مانع از بحث می آمدند بیکبارگی اعراضی شده فرمودند این نامعقول است که میگوئی - در حال تعلیم کرده و باز پس آمده در جرگه ایستادم و از آن روز باز ترک دلیری و مجلس مباحثه نموده و گوشه انزوا گزیده گاه گاهی از دور کورنش میکردم و کار و بار شیخ عبد النبی روز بروز تنزل پیدا کرد و نسبت بحجاب و اعراض و تغاضل و سائب جدید و قدیم کشید و اصلا بهر بار نمیرفت در همان

ایام شیخ مبارک از اگره بفتح پور بجهت تهنیت امری آمد و باری
 این ماجرا در میان نهادند او ارشاد نموده که شما امام زمان خود و
 مجتهدید در اجرای احکام شرعی و ملکی چه احتیاج باین جماعه
 دارید که هیچ بهره از علم جز شهرت کاذب ندارند گفتند هرگاه شما
 امتداد ما باشید و سبق پیش شما خوانده باشیم چرا ما را از منت
 این ملایان خلاص نمیسازید او کمر جک و اجتهاد بر میان حقد و عناد
 بسته گفت دعوی اجتهاد فرمائید و از ایشان محضری بطلبید - آن
 بود که محضری در باب اجتهاد پادشاه و افضالیت ایشان بر جمیع
 مجتهدان نوشت و شیخ عبد النبی و مخدوم الملک را چون آحاد
 الذمات در آن مجلس باجیان بزور گرفته آوردند و هیچکس تعظیم
 ایشان نکرد و در صف نعال نشستند و خواهی نخواهی بجبر و کراهت
 برین داشتند تا گواهی خود نوشتند چنانچه در ضمن وقایع سنوات
 مشروح گذشت و عاقبت هر دو را بسفر حجاز رخصت دادند
 وفات شیخ در سنه (۹۹۱) نهد و نود و یک بود *

شیخ احمدی فیاض انبیهی وال

از فحول علمای کبار صاحب تقوی و ریاضت و مجاهدت
 بود بسیار ضعیف و مسن شده چنانچه قوت رفتن و گشتن نداشت
 و در آن کبر سن بر بستر بیماری صعب افتاده و قرآن مجید را در
 یکسال یاد گرفته بود اکثر کتب متداوله را بر ذکر داشت اگر شاگرد
 در کتاب غلط کردی از یاد گفتی و تفسیر و حدیث و سایر تاریخ
 خوب میدانست هم شهری و هم عصر شیخ نظام الدین انبیهی وال

بود در قراداد فاتحه عقب امام نسبت بمیدان می گفت که بآی
وجه متعرض اند فقیر در صحبت شریف ایشان رسیده زمانیکه
درس شرح وقایه می گفتند و آن قطعه هزل را شاگردی از ایشان
می خواند که

* شعر

ابوبکر الولد المنتجب * اراک الخروج لامر عجب
فقد قال انی عزمت الخروج * لكفتارة هی لی ام اب
فقلت الم تسمعن یا بنی * بنهی اتی عن تلقی الجلب

و ترکه درین بود که کفتاره باشد یا کفاره که صیغه مبالغه در تانیث
کافر است ایشان میگفتند کفاره باشد بمعنی چه دیگر (?) هم آمده
است چه کفتار فارسی است فقیر گفتم که بهر حال کفتاره ظاهر
تراز کفاره است و الله اعلم *

قاضی صدرالدین جلندری ثم اللاهوری

دانشمند متبحر بوده و معتقد اهل تصوف و ملوک بسیار
خوش طبع و خوش صحبت بود اگرچه مشهور است که وقتی از
اوقات تلمذ شیخ عبد الله مخدم الملک کرده اما فقیر تحقیق
آورا بمراتب از مخدم الملک زیاده یافتم سعه مشرب بخدمت داشت
که عوام گمان الحاد بار میکردند حسن ظن بر غالب بود در هرکه
شیره تجرید یافتی اگرچه بظاهر مبتدع بودی از روی اعتقاد
بملازمت او رفتی دست بعنه امتدادی دشمن آنها را حجت دانستی
گویند مبتدعی بصورت مجذوبی بروگذشت قاضی دست بسته بنابر
عادت خود پیش او بتعظیم ایستاد و از از روی فدائی میگفت که

خضر دایم با ماست قاضی در پایی او افتاد و گفت مرا نمایی مبتدع
گفت الحال بوامطه کدخدائی دختر خود دل نگرانی دارم و آن
موقوف به قصد تنگه امت بعد از فراغ خاطر ازین کار ترا بخضر
ملاقات میدهم قاضی فی الحال هفصد تنگه باو داد آن شخص بعد از
در روز بخدست قاضی رسید و گفت بیا که خضر بتو نمایم و او را
گرفته بدریا برد آن شخص بهیار طویل القامت و قاضی کوتاه قد بود
در آبی که تا بحلق بود رفته باستاند و گفت بیا که خضر اینچاست
قاضی گفت من آب بازی نمیدانم چگونه بیدایم گفت ترا بجای
خضر دلالت کرده ام اگر تو نتوانی آمد گناه من چیست و حکایات
دیگر مضحکتر ازین نقل میکنند و نوشتن آن خالی از سخافتی
نیست ازینجا قیاس ساده لوحی قاضی میتوان کرد در زمانیکه اکبر
لاهور را نامزد در اطراف کرده هر یکی را در شهری بمنصبی
منسوب گردانیدند او را قاضی بندر بهروج از ولایت گجرات ساخته
فرستادند در همانجا بجوار رحمت حق پیوست و ازو پسری قابل
شیخ محمد نام ماند که درین تاریخ قائم مقام پدر دران شهر است

میان الیهاد لکهنوی

از دانشمندان مستعد صاحب تصرف بود و طبعی وقاد داشت
و ذهنی نقاد و در فقه و اصول فقه و عربیت نظیرش نبود در نحو
و مائت نوشته بنام یکی از ارباب مکنت قطبی نام بالتزام ایراد یصلح
مثال در عین عبارت نه سابق و نه لاحق اگرچه خالی از تکلفی
نیست و فقیر در زمان حکومت حسین خان چون بلکهنو رفته با

میان ملاقات نمودم از تصنیفات او دو چیز غریب دیدم اول رساله که از طول چهارده سطر و از عرض نیز همان قدر سطور بجدول نوشته بودند و احکام و مسایل چهارده علوم ازین استخراج مییافت دوم پنج مقامه از رساله که عبارتی بروش مقامات حریری داشت و آنرا قیطون نام نهاده بود و تصنیفات دیگر هم میگفت که غیر ازان دارم اما بنی اعمام او میگفتند که این رساله چهارده علمی و قیطون تصنیف حکیم زبرقی است که در جونیپور آمده با قاضی شهاب الدین مشهور معارضه نمود و در تقلبات روزگار در کتبخانه شیخ اعظم لکهنوی که ذاتی امام اعظم خطاب یافته بود رسیده از آنجا بمیدان الیهاد که از اولاد شیخ اعظم است انتقال یافته و الله اعلم *

میر سید جلال الدین قادری آگره

از اکابر سادات آگره است و در زهد و توکل شانی داشت و از ابتدا تا انتها گوشه عزت اختیار کرده از صحبت اغنیا محترز بودی و بی تکلف و بی تعین می زیست و از جانب حضرت غوث صمدانی قطب ربانی ساکن کشور لامکانی شیخ محیی الدین عبد القادر جیلانی رضی الله عنه و ارضاه غذا مرید میگرفت تا عالم فانی را وداع کرد اکنون فرزند رشید وی میر سید داؤد قائم مقام پدر بزرگوار است و بفقر و مسکنت و غربت میگذراند و چون کوهک دولت قاهره مبارکه و طنطنه عظمت اولاد امجدش از آن محروم آگره روز بروز ارتفاع یافت شعله این بیچارگان فرو نشست

و دیگر خانواده‌های مرحوم نیز برین قیاس رو بویرانی نهاد

• بیت •

صد هزاران طفل مر بپریده شد • تا کلیم الله صاحب دیده شد

شیخ حسین اجمیری

شهرت چندان دارد که از نبایر حضرت قطب المشایخ سلطان
الواصلین خواجه معین الدین سنجرمی چشتی است قدس الله
روحه اما چون پادشاه را در اوایل حال اعتقاد بحضرت خواجه
اجمیر نسبت باو انکاری دست داد معاندان برهنمونیی بعضی
مشایخ فتنه‌پوری که ایشان نیز در استیصال و قهر ابتدای جنس
مساعی جمیل بلیغ مشکور فرموده اند جزاهم الله بر نفی نسبتش
ادای شهادت نموده گفتند که از حضرت خواجه عقب نمائید
و درین باب صدور و قضای نیز بموجب زمانه هازی * ع *

والمدهر اذواب فکن فی ثیابه

مخضر نوشتند و آن تولیت موروثی چندین ساله بدیگران تفویض
یافت و شیخ چون دستگاری عظیم داشت و در آن صوبه پادشاهانه
زندگانی میکرد و سوانح دیگر علاوه آن شد غیرت اولوالامری تاب
نیارده او را حکم اخراج بجانب مکه معظمه فرمودند تا در سفر بانسواله
رخصت گرفت و بزیارت حج اسلام فایز گردیده باز آمد و روزیکه
از فتح پور آمده بعزم توجه بکابل بوسر محمد حکیم میرزا روانه
شدند شیخ از سفر حجاز آمده ملازمت نمود و شرایط ادابی که نو
مذهبان نو مسلم و نو سریدان نو دولت حالا قرار داده اند ازو بوقوع

نیستجاسید بعد از مطالعه در صفحه احوال و خطوط پیداشانی او معلوم
بی اخلاصی بزعم خود مشاهده نموده حکم حبس در قلعه بکر فرمودند
چند سال آنجا بسر می برد تا در سنه اثنی و الف (۱۰۰۲) بسعی
بعضی مقربان معتقد شیخ را حکم طلب از بکر شد و چون همراه
بعضی از محبوسان مثل شیخ کمال بیابانی قلاب که شمه از ذکرش
بالا مذکور گشت و قاضیان فتنه پور که بسعی شیخ ابراهیم چشتی تا
چهارده سال آنجا محبوس بودند و بوسیله میرزا نظام الدین احمد
فرمان بنام ایشان رفته بود آمده کورنش نموده سجده کردند و حکم
بخلاص ایشان صدور یافت و چون شیخ پیر معمر هفتاد ساله بود و
اداب خدمت ملوک و طریق ملازمت ایشان هرگز نورزیده و نمیدانند
بوضع قدیم تعظیمی فی الجملة و تسلیمی ناامامی کرد باز از
رنجیده و ناخوش آمده حکم بمیرزا فرمودند که فرمان میدهند بیکه
زمین مدد معاش در بکر نوشته اورا بار دیگر روانه آنجا سازد بیگم
پادشاه و والده خلیفه الزمانی باندرون محل در مقام شفاعت درآمده
گفت که بوم او والده پیر فرتوت دارد در اجمیر و دلش از برای
دیدن فرزند کباب است چه شود اگر اورا رخصت و وطن فرمائید و
هیچ مدد معاش از شما نمی خواهد قبول نفرموده گفتند که آنچه
چیز در آنجا که می رود باز دکانی برای خود وا میکند و فتوحات و نذر
و نیاز بهیار پیشکش از می آرند و جماعه را گمراه میسازد غایتش
والده خود را از اجمیر همین جا طلبد و این معنی اورا بغایت
دشوار تر از بکر رفتن بود و شبی که صدر جهان بتقریب تسلیم تولیت

خود یافته بودند برهمزده و رضا بآن امر نداده در خدمت نگاهداشتند و از صدر جهان پرسیدند که آن پیر ساده لوح که عبارت از شیخ حسین باشد کجاست فقیر یاد دهانیدم که در لاهور است و بصدر جهان بمبالغه گفتم که چون من قابل این سعادت نبودم باری او را متوای آن بلد و محفوظ سازید که حق بمركز قرار یابد از آنجا که شان هندوستانیان تردیدت انبای جنس نداده است و هیچگاه از یکدیگر هینه صاف نیستند نه در حق من بیچاره معنی می مشکور شد و نه در باب شیخ حسین و آن پیر مرحوم شکسته خسته حالا مضطر و مضطرب در گوشهٔ خمول افتاده نه مجال تردد خانهای اهل دنیا دارد و نه انگیزتن و سایل و وهایط هرچند راه عرض مسدود و خانه شفاعت خراب است القصة شیخ مشار الیه عزیز الوجود و خیلی مغتنم و برکت روزگار است هرچند مرا بار سابقه معرفت نبود اما درین ایام که از سفر حجاز آمده و محنت بند کشیده چنان می نماید که تودهٔ نورست و ملکیست مجسم و سخن دنیا معلوم نیست که هرگز در خلا و ملا بزبان او میگذاشته باشد همیشه بر ریاضت و عبادت و مجاهدت مشغول و صایم الدهر و قائم اللیل است امید که (†) حق سبحانه و تعالی بموجب این مع العسر یسرا و ان مع العسر یسرا - او را فتحبابی حاصل شود و این مؤثنه که

إذا اشتدَّتْ بِكَ الْبَلْوَى ففكِّرْ فِي الْم نَشْرَحْ

(†) در هیچ نسخه پیش حق لفظ - از - نیست

فَعَهْرُ بَدِينٍ بِسَرِّينَ (‡) إِذَا فُكِّرْتَهُ فَنَافِرِحٌ

باسرع اوقات تدارک مافات نماید و ببرکت آن مقتدای اهل صلاح
من مقید شهر بند را نیز نجات و فلاح دست دهد تا ازین ما لا
یعنی و پریشان گوئی و هرزگی و بیهودگی و تریق نویسی
خلاص یافته بوطن و بلده و عیال و اطفال و اهل و اولاد خویش
مسلح شوم و بقید عمری که مانده صرف کاری نمایم که بکار آید

* بیت *

برسر آنم که گرز دست برآید * دست بکاری زلم که غصه سر آید
و چون هنگام تحریر این سطور منشور سعادت در کشادن و نسیم سحر
مبارک دروزیدن و تابشیر صبح صادق در دمیدن بود اگر تیر این
دعای بیغرض بر هدف اجابت رسد از کرم خداوندی که دایم
خو برحمت بیدریغ او کرده بلطف بی پایان او دست آموز شده ام

* بیت *

چه عجب

غالباً خواهد کشود از دولتتم کاری که دوش

من همیکردم دعا و صبح صادق می دمید

اگرچه مقام این شکایت نبود اما چکنم که ازبس بیطاقتی و
بیقراری که در جان و دل منزل گرفته این یکدو ناله حزین برزای
خامه بی زبان رفت انشاء الله عفو و معاف بان * بیت *

(‡) بحضور جذاب امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه که قائل

این شعر می باشد یکی - بعد المسریران - عرض نمود حضرت

امیر پسندش فرمود -